نقدی بر کتاب (سعدی آخر الزمان)(1) ماجرای پایان ناپذیر

نیک منش، مهدی

بدون شک،ماجرای شیخ شیراز نیز مانند خواجه شیراز،ماجرای پایان ناپذیری است.علاوه‏ بر منابعی قدیمی چون سفر نامه ابن بطوطه،تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی،نفحات الأنس‏ جامی،تاریخ گزیده حمد الله مستوفی و...،از اولین تحقیقات مبتنی بر شیوه علمی در دوره اخیر که از نخستین چاپ آثار فارسی و عربی سعدی در کلکته(1791-1795 م)به تصحیح هرینگتن(2) آغاز می‏شود تا امروز،تألیف‏ها،مقاله‏ها و رساله‏های متعددی درباره زندگی و آثار سعدی به‏ نگارش در آمده است.

محمد علی فروغی،حبیب یغمایی،عباس‏ اقبال،احمد بهمنیار،فروزانفر،همایی،رشید یاسمی،سعید نفیسی،علی دشتی،مجتبی‏ مینوی،عبد الحسین زرین کوب،تحسین یازیحی، ترجانی زاده،...و به ویژه غلامحسین یوسفی هر کدام به سهم خود،در کارنامه سعدی پژوهی آثاری‏ از خود بر جا گذاشته‏اند.

از جمله تألیفات اخیر درباره سعدی،کتاب‏ «مگر این پنج روزه»از ناصرپور پیرار است.شاید بتوان این اثر را از متهورانه‏ترین تألیفات در سعدی‏ پژوهی شمرد.اما به نظر می‏رسد همین تهور و شتابزدگی در اظهار نظر،پای نویسنده را از دایره‏ احتیاط بیرون رانده باشد.قضاوت درباره این‏ موضوع را به پایان این نوشته واگذار می‏کنیم.

نویسنده پس از ارائه تأویلی از بیت:

«هر کس به زمان خویشتن بود،من سعدی آخر الزمانم»،مطلب خود را-بدون فصل بندی کتاب- ذیل دو عنوان مطرح کرده است.بخش اول با عنوان«سعدی آخر الزمان»،سعی دارد تا در تحقیقات انجام شده درباره زندگی سعدی،تردید و تشکیک ایجاد کند.

تردید درباره زندگی پر رمز و راز سعدی،عمر دراز نزدیک به یکصد و بیست یا یکصد و پنجاه ساله‏ شاعر،تردید در سفرهای سی و اند ساله‏ای که‏ امکان حضور شاعر را علاوه بر بغداد،در شام، حجاز،دمشق،کاشغر،هند و...از ذهن دور می‏سازد،شک در زبان نه چندان فصیح سعدی در عرصه اشعار عربی،وجود هزلیات،مضاحک و خبیثات در نسخ کهن از کلیات شیخ و....

بخش دوم با عنوان«مگر این پنج روزه»که در حقیقت اساس کتاب را تشکیل می‏دهد و مطالب‏ نسبتا مفصل قسمت نخست،تمهیدی برای‏ نتیجه‏گیری نویسنده در این بخش به شمار می‏رود و بر رویهم به بررسی سه موضوع می‏پردازد:

الف)گلستان و بوستان

پورپیرار در این بحث،با استنادهای متعدد،به‏ بررسی و مقایسه محتوایی این دو اثر برجسته شیخ‏ شیراز پرداخته،ضمن تردید در ابیاتی که در مقدمه‏ این دو اثر به سال تألیف این دو کشور اشاره دارد و با استناد به پختگی و کمال بوستان،تألیف گلستان‏ را-بر خلاف نظر مشهور-مقدم بر بوستان می‏داند.

ب)مقدمه گلستان

عصاره سخن پورپیرار در مقدمه گلستان و نتیجه‏ای که از تحلیل مبتنی بر بحث‏های پیشین آن‏ ارائه می‏کند،خلاصه شده است و چه بسا جرقه‏ اصلی سخنانش را که به امتداد کتابی به درازا انجامیده،از تأمل در همین مقدمه گرفته باشد که‏ آن را بارها خوانده‏ایم،بخشی از آن را بار دیگر نیز بخوانیم:

«یک شب تأمل ایام گذشته می‏کردم و بر عمر تلف کرده،تأسف می‏خوردم و سنگ سراچه دل، به الماس آب دیده می‏سفتم و این بیت‏ها مناسب‏ حال خود می‏گفتم:

هر دم از عمر می‏رود نفسی‏ چون نگه می‏کنم نمانده بسی

ای که پنجاه رفت و در خوابی‏ مگر این پنج روزه دریابی

خجل آنکس که رفت و کار نساخت‏ کوس رحلت زدند و بار نساخت

خواب نوشین بامداد رحیل‏ باز دارد پیاده را ز سبیل

هر که آمد عمارتی نو ساخت‏ رفت و منزل به دیگری پرداخت

وان دگر پخت همچنین هوسی‏ وین عمارت به سر نبرد کسی

یار ناپایدار دوست مدار دوستی را نشاید این غدار

نیک و بد چون همی بباید مرد خنک آن کس که گوی نیکی برد

برگ عیشی به گور خویش فرست‏ کس نیارد ز پس،ز پیش فرست

عمر برف است و آفتاب تموز اندکی ماند و خواجه غره هنوز

ای تهی دست رفته در بازار ترسمت پر نیاوری دستار

هر که مزروع خود بخورد به خوید وقت خرمنش خوشه باید چید

بعد از تأمل این معنی،مصلحت آن دیدم که در نشیمن عزلت نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم‏ و دفتر از گفته‏های پریشان بشویم و منبعد پریشان‏ نگویم.

\*سعدی دو دوره زندگی داشته‏ است:دوره اول،دوره لهو و لعب‏ و سرودن هزلیات و...و دوره‏ دوم که پس از سالیانی خاموشی، با کمک از طرح سفرهایی‏ ساختگی و ادعای دوری از فارس‏ بدان وارد شده،دوره پاکی و ظهور«سعدی دیگر»است؛ سعدی مؤلف بوستان حکمت آمیز و گلستان عبرت آموز.

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم‏ به از کسی که زبانش نباشد اندر حکم

تا یکی از دوستان که در کجاوه انیس من بود و در حجره جلیس،به رسم قدیم از در درآمد.چندان‏ که نشاط ملاعبت کرد و بساط مداعبت گسترد، جوابش نگفتم و سر از زانوی تعبد برنگرفتم. رنجیده نگه کرد و گفت:

کنونت که امکان گفتار هست‏ بگوی،ای برادر،به لطف و خوشی

که فردا چو پیک اجل در رسد به حکم ضرورت زبان در کشی

کسی که متعلقان منش بر حسب واقعه مطلع‏ گردانید که فلان عزم کرده است و نیت جزم که بقیت‏ عمر معتکف نشیند و خاموشی گزیند تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجانبت پیش.گفتا به‏ عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم‏ بر ندارم مگر آنگه که سخن گفته شود به عادت‏ مألوف و طریق معروف که آزردن دوستان،جهل‏ است و کفارت یمین،سهل و خلاف راه صواب‏ است و نقض رای اولو الألباب:ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.

زبان در دهان،ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی؟ که جوهر فروش است یا پیله‏ور

\*

اگر چه پیش خردمند،خامشی ادب است‏ به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

دو چیز طیره عقل است:دم فرو بستن‏ به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

فی الجمله زبان از مکالمه او در کشیدن قوت‏ نداشتم و روی از محادثه او گردانیدن مروت‏ ندانستم که یار موافق بود و ارادت صادق.

چو جنگ‏آوری با کسی بر ستیز که از وی گزیرت بود یا گریز

به حکم ضرورت سخن گفتیم و تفرج کنان‏ بیرون رفتیم.در فصل ربیعی که صولت برد آرمیده‏ بود و اوان دولت ورد رسیده.

پیراهن برگ بر درختان‏ چون جامه‏ی عید نیکبختان

\*

اول اردیبهشت ماه جلالی‏ بلبل گوینده،بر منابر قضبان

بر گل سرخ،از نم اوفتاده لآلی‏ همچون عرق بر عذار شاهد غضبان

شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق مبیت‏ افتاد:موضعی خوش و خرم و درختان درهم، گفتی که خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تاکش در آویخته.

روضة ماء نهرها سلسال‏ دوحة سجع طیرها موزون

آن پر از لاله‏های رنگارنگ‏ وین پر از میوه‏های گوناگون

باد در سایه‏ی درختانش‏ گسترانیده فرش بوقلمون

بامدادان که خاطر باز آمدن بر رای نشستن غالب‏ آمد دیدمش دامنی گل و ریحان و سنبل و ضمیران‏ فراهم آورده و آهنگ رجوع کرده.گفتم:گل بستان‏ را چنان که دانی بقایی و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکیمان گفته‏اند:هرچه نپاید دلبستگی را نشاید.

گفتا:طریق چیست؟گفتم:برای نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستانی توانم تصنیف‏ کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیع آن را به طیش خریف مبدل‏ نکند.

به چه کار آیدت ز گل طبقی؟ از گلستان من ببر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

حالی که من این حکایت بگفتم دامن گل‏ بریخت و در دامنم آویخت که:الکریم اذا وعد وفی.فصلی در همان روز اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت،در لباسی که‏ متکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید. فی الجمله از گل بستان هنوز بقیتی مانده بود که‏ کتاب گلستان تمام شد.»(3)

ج)سعدی و دیگران

نویسنده در این بخش با استناد به برخی اختلاف‏ نسخه‏ها و یا حضور و حذف برخی ملحقات در نسخه دوشنبه و نسخه بیستون،سعدی را در محو پاره نخست زندگی خویش کامیاب ندانسته‏ است(4).عدم ذکری از سعدی و شعر وی در کتابی‏ چون تاریخ و صاف که مؤلف آن هموطن و معاصر شیخ شیراز بوده است،مستند دیگری است که‏ نویسنده از آن در تأیید زندگی دوگانه سعدی،بهره‏ برده است.

نتیجه سخن اینکه،مؤلف از سایه روشن‏ حضور هزلیات،مضاحک و خبیثات در نسخه‏های‏ کهن،تردید در سفرهای سعدی آن هم در زمانی‏ که شیراز از امن‏ترین نقاط روزگار مغول زده قرن‏ هفتم بوده،ضعف فصاحت سعدی در اشعار عربی،تقدم تألیف گلستان بر بوستان و بالاخره‏ مقدمه خواندنی و قابل تأمل گلستان چنین نتیجه‏ می‏گیرد که:

سعدی دو دوره زندگی داشته است:دوره‏ اول،دوره لهو و لعب و سرودن هزلیات و...و دوره دوم که پس از سالیانی خاموشی،با کمک از طرح سفرهایی ساختگی و ادعای دوری از فارس‏ بدان وارد شده،دوره پاکی و ظهور«سعدی دیگر» است؛سعدی مؤلف بوستان حکمت آمیز و گلستان‏ عبرت آموز.

\*\*

بدون هیچ مبالغه‏ای و به دور از شیوه تمجید، قبل از تقبیح مؤلف و اثر،باید اعتراف کرد که تأمل‏ و دقت و وسواس پورپیرار در پژوهش‏های انجام‏ شده درباره سعدی ستودنی است.اما این نکته‏ بدیهی است که در سخنان ایشان نیز جایی برای تأمل‏ و تردید وجود دارد:

1-

«هر کس به زمان خویشتن بود من سعدی آخر الزمانم»

این بیت،نقش مهمی در شکل‏گیری رساله‏ \*آیا ضعف سعدی در سرودن‏ شعر عربی می‏تواند الزاما به‏ معنی ضعف سعدی در دانستن‏ زبان عربی باشد؟ممکن نیست‏ سعدی با وجود سیر در کشورهای عربی و فراگرفتن‏ ظرایف آن زبان،در سرودن شعر که خود موضوعی غیر از فراگیری زبان است،چندان توانا نباشد؟

پورپیرار داشته است،به گونه‏ای که در مقدمه،از وسوسه تغییر نام کتاب به«سعدی آخر الزمان»،به‏ جای«مگر این پنج روزه»یاد کرده است.تعبیر پورپیرار از این بیت تعجب‏آور است:

«شاید می‏خواهد بگوید:شاعران دیگر در زمان‏ خویش شناخته شده‏اند و من در آخر الزمان شناخته‏ خواهم شد.(5)»

لابد آخر الزمان،همین روزگار حاضر است و نویسنده کتاب،در این دوره در صدد شناساندن‏ سعدی بر آمده است!آیا نویسنده به جای اینکه با توجه به معنی بیت به رساله خود،سمت و سو بخشد،بیت را همسو با خط و سیر رساله خود معنی‏ نکرده است؟

به نظر نگارنده،آخر الزمان تعبیری است که هر کس-شاعر و غیر شاعر-عصر خود را بدان‏ بازخوانده است.مگر همین امروز نیز،گاه و بی‏گاه،عصر خود را دوره آخر الزمان نمی‏خوانیم؟ به شواهد شعری از پیش و پس عصر سعدی توجه‏ کنید:

-دان که وقتی قحط نان بود اندران اول قرون‏ بین که اکنون،قحط دین است اندرین آخر زمان

(سنایی)(6)

-قحط وفاست در بنه آخر الزمان‏ هان ای حکیم پرده عزلت بساز هان...

خاقانی از زمانه به فضل تو در گریخت‏ او را امان ده از خطر آخر الزمان

خاقانی(7)

-خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان‏ زین فتنه‏ها که دامن آخر زمان گرفت

حافظ(8)

-ای خواجه صاحب قدم گر رفتم اینک آمدم‏ تا من درین آخر زمان حال تو گویم برملا

مولوی(9)

-نیست در آخر زمان فریاد رس‏ جز صلاح الدین،صلاح الدین و بس

مولوی(10)

-گوش دار،ای بت که از زلف گریبانگیر خود فتنه‏ها در دامن آخر زمان پیوسته‏ای

اوحدی مراغه‏ای(11)

و بیت با توجه به شواهد ذکر شده می‏تواند چنین‏ شود:

هر کس در روزگار خود شهرتی یافت و در این‏ عصر،این منم که شهره روزگار خود هستم؛به‏ بیان دیگر.شهرت این عصر از آن سعدی است.

2-هزلیات،مضاحک،خبیثات

مؤلف با نقل اظهار نظر سعدی پژوهان درباره‏ این بخش از کلیات شاعر،چنین استنباط می‏کند که این بخش از سروده‏ها،گفته‏های جوانی و دوره شباب و نبوغ و بی‏خودی شاعر در شیراز است که نبوغ خویش را در محفل آرایی مجالس‏ شبانه شیراز می‏آزموده است.نویسنده از این نظر در تقویت طرح اصلی کتاب،یعنی تأیید دو دوره‏ زندگی شیخ شیراز و خاموشی در دوره‏ای‏ طولانی از عمر و ظهور سعدی،با چهره‏ای نو و مثبت بهره جسته است.اما آیا هنرنمایی سعدی‏ در دو شکل نظم و نثر و هنر نمایی در همه قالب‏ها و موضوعات شعری،سبب نشده تا سعدی‏ خوش قریحه در این وادی نیز خود را بیازماید و طبع نمایی کند و خود را پادشاه به حق ملک سخن‏ بخواند؟

سعدی خود در آغاز باب پنجم از بوستان‏ (باب رضا)به نکته جالبی اشاره دارد که مؤید نظر نگارنده است:

شبی زیت فکرت همی سوختم‏ چراغ بلاغت می‏افروختم

پراکنده گویی حدیثم شنید جز احسنت گفتن طریقی ندید

هم از خبث نوعی در آن درج کرد که ناچار فریاد خیزد ز درد

که فکرش بلیغ است و رایش بلند در این شیوه‏ی زهد و طامات و پند

نه در خشت و کوپال و گرز گران‏ که آن شیوه ختم است بر دیگران

نداند که ما را سر جنگ نیست‏ وگرنه مجال سخن تنگ نیست

بیا تا در این شیوه چالش کنیم‏ سر خصم را سنگ،بالش کنیم...(12)

مجیر الدین بیلقانی در بیتی از دیوان خود،به‏ نکته بسیار جالبی اشاره کرده که با بحث ما مرتبط است.به این بیت او توجه و در آن تأمل کنید:

هر که در قدح کم ز مدح آید لقبش کامل البیان ننهند(13)

3-سعدی و زبان عربی

نویسنده با استناد به سخنان دکتر حسین علی‏ محفوظ و استشهاد به برخی اشعار عربی سعدی، ضعف شاعر را در سرودن شعر به زبان عربی برملا می‏کند و چنین نتیجه می‏گیرد که«سعدی از شیراز هجرت نکرده،شاگرد هیچ نظامیه و مستنصریه‏ای‏ نبوده،با زبان عرب انس و الفتی نداشته‏ و...»(14).این استنباط و استنتاج را می‏توان با این‏ سئوال به مخاطره انداخت:

آیا ضعف سعدی در سرودن شعر عربی می‏تواند الزاما به معنی ضعف سعدی در دانستن زبان عربی‏ باشد؟ممکن نیست سعدی با وجود سیر در کشورهای عربی و فرا گرفتن ظرایف آن زبان،در سرودن شعر که خود موضوعی غیر از فراگیری زبان‏ است،چندان توانا نباشد؟

4-شهرها و مکان‏هایی که سعدی از آنها نام‏ برده است

جای تردیدی نیست که سعدی در بسیاری از موارد به اقتضای قافیه و سجع،نام برخی از شهرها را یاد کرده است.هر چند اکتفا به نام شهر و پرهیز از توصیف دقیق اماکن در آثار سعدی،ظاهرا به نفع‏ دیدگاه پورپیرار است،اما توجه به این نکته ضروری‏ است که شاید مقایسه شیوه توصیف مکان‏ها در آثار سعدی،با توصیفات دقیق امثال ابن بطوطه چندان‏ درست نباشد؛چرا که هیچ مکانی در آثار سعدی‏ به درستی توصیف نشده است،حتی شیراز.

5-اشاره‏های بوستان به سفرهای شاعر

از آنجا که سعدی ادعا می‏کند پس از بازگشت‏ از سفرهای خود،بوستان را به تحفه برای اهل‏ فارس آورده است،تأمل در این کتاب برای یافتن‏ شواهد دیگر،جالب توجه است:

5-1-اولین و صریح‏ترین اشاره سعدی«در سبب نظم کتاب»اوست.این قسمت مشهورتر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد.

در اقصای گیتی بگشتم بسی‏ به سر بردم ایام با هر کسی

تمتع به هر گوشه‏ای یافتم‏ ز هر خرمنی خوشه‏ای یافتم

چو پاکان شیراز،پاکی نهاد ندیدم،که رحمت بر این خاک باد!

تولای مردان این پاک بوم‏ برانگیختم خاطر از شام و روم...(15)

5-2-دومین اشاره از باب چهارم-تواضع-است:

ز دعوی پری زان تهی می‏روی‏ تهی آی تا پر معانی شوی

ز هستی در آفاق سعدی صفت‏ تهی گرد و بازآی پر معرفت(16)

5-3-سومین اشاره در پایان همین باب به چشم‏ می‏خورد:

الا ای که بر خاک ما بگذری‏ به جان عزیزان که یادآوری

که گر خاک شد سعدی،او را چه غم‏ که در زندگی خاک بوده است هم

به بیچارگی تن فرا خاک داد و گر گرد عالم بر آمد چو باد

بسی بر نیامد که خاکش خورد دگر باره بادش به عالم برد(17)

5-4-در پایان باب قناعت،به اشاره چهارم‏ بر می‏خوریم:

بزرگان چو خور در حجاب اوفتند حسودان چو اخگر در آب اوفتند

برون آید از زیر ابر آفتاب‏ به تدریج و اخگر بمیرد در آب

ز ظلمت مترس ای پسندیده دوست‏ که ممکن بود کآب حیوان در اوست

نه گیتی پس از جنبش آرام یافت‏ نه سعدی سفر کرد تا کام یافت؟(18)

5-5-اشاره پنجم که جای تأمل بیشتری دارد، در باب هفتم-در عالم تربیت-بوستان است.

ندانی که سعدی مراد از چه یافت؟ نه هامون نوشت و نه دریا شکافت

به خردی بخورد از بزرگان قفا خدا دادش اندر بزرگی صفا(19)

شاید خوانندگان در نگاه اول،از تعبیر«نه‏ هامون نوشت و نه دریا شکافت»چنین استنباط کند که سعدی بالاخره در اینجا راز خود را-به زعم‏ پورپیرار-برملا و افشا کرده است و خود اقرار کرده‏ که هیچ صحرا و دریایی را نپیموده است.اما معنی‏ دو بیت این است که علت کامیابی و مراد یافتن‏ سعدی،صرف سفرهای وی نبوده،بلکه از تأثیر تربیت در کودکی،به بزرگی دست یافته است.

6-تقدم و تأخر تألیف بوستان

دیگر موضوعی که مؤلف کتاب بدان پرداخته، موضوع تقدم تألیف گلستان بر بوستان است. مؤلف با مقایسه زبان،احساس،عشق و اندیشه‏ در دو کتاب بوستان و گلستان،پختگی و کمال‏ بوستان را دلیلی بر تقدم تألیف گلستان می‏داند. بدیهی است که پور پیرار در این نظر،پیش از هر چیز به ابیات زیر که هر کدام به تاریخ تألیف بوستان‏ و گلستان اشاره دارد،به دیده تردید نگریسته است:

-ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج‏ که پر در شد این نامبردار گنج(20)

-در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود(21)

نگارنده در بررسی این دیدگاه پورپیرار،از سه‏ منظر به موضوع نگریسته است:

6-1-ذکر ممدوح در دو اثر بوستان و گلستان‏ چهره ابو بکر بن سعد بن زنگی در گلستان، بسیار آشناتر و محبوب‏تر و همچنین اقبال و توجه‏ وی به سعدی در این اثر مشهودتر به نظر می‏رسد. برای تردید در دیدگاه پورپیرار،به شواهدی از این‏ دو اثر توجه کنید:

بوبکر بن سعد در بوستان

چهره بوبکر بن سعد و مدح او،چهره‏های فرا \*غالب گفتار سعدی طرب‏ انگیزست و طیبت آمیز...و بر رأی روشن صاحبدلان که روی‏ سخن در ایشان است پوشیده‏ نماند که درّ موعظه‏های شافی را در سلک عبارت کشیده است و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت بر آمیخته تا طبع ملول‏ ایشان از دولت قبول محروم‏ نماند...

واقعی و مبالغه آمیز نیست؛حاکمی است که هر جا سعدی از او یاد کرده به واسطه دادگستری و عدل پروری وی بوده است و رنگی از آشنایی دیرین‏ شاعر با او به چشم نمی‏خورد:

مرا طبع از این نوع خواهان نبود سر مدحت پادشاهان نبود

ولی نظم کردم به نام فلان‏ مگر باز گویند صاحبدلان

که سعدی که گوی بلاغت ربود در ایام بوبکر بن سعد بود...

اگر خوش بخسبد ملک بر سریر نپندارم آسوده خسبد فقیر

و گر زنده دارد شب دیر تاز بخسبند مردم به آرام و ناز

بحمد الله این سیرت و راه راست‏ اتابک ابو بکر بن سعد راست(22)

نیز در وصف برادر دادگر از«حکایت برادران‏ ظالم و عادل و عاقبت ایشان»گفته است:

خزاین تهی کرد و پر کرد جیش‏ چنان کز خلایق به هنگام عیش

بر آمد همی بانگ شادی چو رعد چو شیراز در عهد بوبکر سعد...(23)

و ذیل«حکایت حاتم طائی»می‏سراید:

چو حاتم به آزاد مردی دگر ز دوران گیتی نیاید،مگر

ابو بکر سعد آن که دست نوال‏ نهد همتش بر دهان سؤال

رعیت پناها دلت شاد باد به سعیت مسلمانی آباد باد...(24)

همچنین حکایتی در احسان را چنین به پایان‏ می‏رساند که:

حدیث درست آخر از مصطفاست‏ که بخشایش و خیر دفع بلاست

عدو را نبینی در این بقعه پای‏ که بوبکر سعدست کشور خدای

بگیر ای جهانی به روی تو شاد جهانی،که شادی به روی تو باد

کس از کس به دور تو باری نبرد گلی در چمن جور خاری نبرد..(25)

بوبکر بن سعد در گلستان

ذکر جمیل سعدی که در افواه افتاده است و... بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد بلکه‏ خداوند جهان و قطب دایره زمان و قائم مقام‏ سلیمان و ناصر اهل ایمان و شاهنشاه معظم،اتابک‏ اعظم،مظفر الدنیا و الدین،بوبکر بن سعد زنگی، ظل الله تعالی فی ارضه،رب ارض عنه و ارضه به‏ عین عنایت نظر کرده...

6-2-شهرت سعدی در گلستان

شهرت سعدی و صیت سخنش که از آن در گلستان یادکرده است می‏تواند گواه دیگری بر تأخر تألیف این کتاب بر بوستان باشد:

«ذکر جمیل سعدی که در افواه افتاده است و صیت سخنش که در بسیط[زمین‏]منتشر گشته و قصب الجیب حدیثش که همچون شکر می‏خورند و رقعه منشآتش که چون کاغذ زر می‏برند،...

ز آنگه که تو را بر من مسکین نظر است‏ آثارم از آفتاب مشهورترست

گر خود همه عیب‏ها بدین بنده درست‏ هر عیب که سلطان بپسندد هنرست»(26)

آیا این شهرت،با دیدگاه پور پیرار مبنی بر تألیف‏ گلستان به عنوان اولین اثر سعدی،در دوره دوم‏ زندگی وی سازگار است؟

6-3-شیوه نثر سعدی در گلستان

دیگر ایراد مؤلف آن است که چگونه می‏توان‏ پذیرفت که گلستان پس از بوستان تألیف شده باشد،در حالی که این کتاب از هر نظر،فرود بوستان قرار دارد؟نویسنده به عنوان مثال از مقایسه‏ عشق در این دو اثر بهره می‏جوید؛عشقی متکامل‏ و معنوی در بوستان با عشقی سطحی و بازاری در گلستان.این سخن-در نگاه نخست-معقول و منطقی است.اما آیا موضوع،ساختار،هدف و شیوه طرح مطالب این دو کتاب یکی است تا ضمن‏ مقایسه،اوج و فرود و خوب و بد این دو اثر را مشخص کنیم؟به طور مثال مقایسه هفت اورنگ‏ جامی با بهارستان وی،مقایسه‏ای درست و به دور از خطاست؟

نکته‏ای خواندنی در پایان گلستان شیخ به چشم‏ می‏خورد که بیانگر شیوه سعدی در نگارش این‏ کتاب است:

«غالب گفتار سعدی طرب انگیزست و طیبت آمیز...و بر رأی روشن صاحبدلان که روی‏ سخن در ایشان است پوشیده نماند که در موعظه‏های شافی را در سلک عبارت کشیده است‏ و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت بر آمیخته تا طبع ملول ایشان از دولت قبول محروم‏ نماند...»(27)

7-مقدمه گلستان

این بخش از گلستان در کتاب پورپیرار،مورد توجه بیشتری قرار گرفته است.ما در یکی دو بخش‏ اخیر از همین مقدمه برای ایجاد تردید در تردیدهای‏ مؤلف بهره برده‏ایم،در این بخش نیز از همین‏ مقدمه،بهره‏ها خواهیم برد:

7-1-از صفحه 52 تا سطر دوم صفحه 54 گلستان تصحیح مرحوم یوسفی،در نسخه اساس‏ نیست،یعنی درست همانجا که پورپیرار از آن در طرح کتاب خود استفاده کرده است.

7-2-از گفته سعدی که«یک شب تأمل ایام‏ گذشته می‏کردم و...تا یکی از دوستان که در کجاوه...»،بر نمی‏آید که سی سال سفرهای به‏ قول پورپیرار مجعول سعدی را در بر بگیرد،یعنی‏ به نظر می‏رسد شاعر برای مدت کوتاهی خاموشی‏ و عزلت گزیده است.

7-3-سکوت و خاموشی ذکر شده سعدی از روی عزلت است نه به قصد پنهان کردن شخصیت‏ دوران جوانی شاعر.«بعد از تأمل این معنی‏ مصلحت چنان دیدم که در نشیمن عزلت نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم...»«کسی از متعلقان‏ منش بر حسب واقعه مطلع گردانید که فلان عزم‏ کرده است و نیت جزم که بقیت عمر معتکف نشیند و خاموشی گزیند...»(28)

این نکته در باب هفتم بوستان نیز در ذکر فواید خاموشی،ذیل«حکایت عضد و مرغان‏ خوش آواز»مورد تأکید سعدی قرار گرفته است:

ندارد کسی با تو ناگفته کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

چو سعدی که چندی زبان بسته بود ز طعن زبان آوران رسته بود

کسی گیرد آرام دل در کنار که از صحبت خلق گیرد کنار(29)

بسیار جالب است که حکایت نخست باب‏ چهارم گلستان‏[در فواید خاموشی‏]را همین جا نقل‏ کنیم:«یکی را دوستان گفتم:امتناع سخن گفتنم‏ به علت آن اختیار افتاده است‏[که‏]غالب اوقات در سخن نیک و بد اتفاق افتد و دیده دشمنان جز بر بدی نمی‏آید.گفت:دشمن آن به که نیکی‏ نبیند...»(30)

7-4-چگونه ممکن است دوستی که در کجاوه‏ انیس و در حجره جلیس سعدی است از سکوت‏ سی ساله(!)یا چندین ساله سعدی،آن هم به قصد پنهان کردن پیشینه نه چندان مطلوبش،بی‏خبر باشد؟

7-5-نویسنده محترم«مگر این پنج‏ روزه...»،دوست انیس در کجاوه و جلیس در حجره را همان دوستی دانسته که سعدی را با وی به‏ بوستان اتفاق مبیت افتاده است.از این رو شکستن‏ خاموشی سعدی را با این بیتوته در بوستان پیوند زده و خاطر باز آمدن بامدادان و دامنی گل و ریحان‏ و سنبل و ضمیران چیدن این دوست را بهانه‏ای برای‏ تألیف گلستان-پس از شکستن عهد سکوت- فرض کرده است و از این نکته چنین نتیجه گرفته که‏ گلستان قبل از بوستان،تألیف شده است.

آقای پورپیرار و خوانندگان محترم این نوشته را به مطالعه مجدد مقدمه گلستان دعوت می‏کنم.به‏ نظر می‏رسد که دوست به رسم قدیم از در درآمده‏ شاعر با آن دوستی که با او در بوستان بیتوته کرده، دو تن هستند،نه یک نفر.و جالب است که شرح‏ بیتوته سعدی در حکم«سبب تألیف گلستان»به‏ شمار می‏رود؛همان رسمی که نه تنها سعدی در بوستان،نظامی در خسرو و شیرین،لیلی و مجنون‏ و...،خواجه نظام الملک در سیاستنامه، عنصر المعالی در قابوسنامه و...همگی رعایت‏ کرده‏اند.

سخن را با آرزوی توفیق نویسنده و همه‏ سعدی پژوهان به پایان می‏برم.

(1)ناصر پورپیرار:مگر این پنج روزه(سعدی آخر الزمان)، چاپ دوم،نشر کارنگ،تهران،1377.

(2) .j.h.notgnirah

(3)مشرف الدین مصلح بن عبد الله سعدی:گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی،چاپ پنجم، انتشارات خوارزمی،تهران،فروردین ماه 1377 هـ ش، صص 52-54.

(4)ناصر پورپیرار:مگر این پنج روزه،صص 258-259.

(5)همان جا،ص 10.

(6)ابو المجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی،دیوان،به سعی‏ و اهتمام مدرس رضوی،چاپ سوم،انتشارات کتابخانه‏ سنایی،تهران 1363،ص 423.

(7)افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی،دیوان،به‏ کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی،چاپ چهارم،انتشارات‏ زوار،تهران،1373،صص 308 و 311.

(8)شمس الدین محمد حافظ،دیوان،به کوشش عبد الکریم‏ جزیره‏دار،چاپ دوم،انتشارات اساطیر،تهران،بهار 1368 هـ.ش،ص 139.

(9)جلال الدین محمد مولوی،کلیات شمس تبریزی،چاپ‏ دوازدهم،مؤسسه انتشارات امیر کبیر،تهران،1367،ص‏ 60

(10)همان جا،ص 477.

(11)واحد الدین مراغه‏ای،دیوان،به کوشش سعید نفیسی، چاپ دوم،مؤسسه انتشارات امیر کبیر تهران،1375،ص‏ 365.

(12)مشرف الدین مصلح بن عبد الله سعدی:بوستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی،چاپ سوم، انتشارات خوارزمی،تهران،مرداد 1368،ص 136.

(13)مجیر الدین بیلقانی،دیوان،تصحیح و تعلیق‏ دکتر محمد آبادی،چاپ؟،انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ‏ ایران،تبریز،1358،ص 308.

(14)ناصر پورپیرار:مگر این پنج روزه،ص 57.

(15)بوستان سعدی،ص 37.

(16)همان جا،ص 128.

(17)همان جا،ص 135.

(18)همان جا،ص 152.

(19)همان جا،ص 165.

(20)همان جا،ص 37.

(21)گلستان سعدی،ص 57.

(22)بوستان سعدی،ص 38.

(23)همان جا،ص 60.

(24)همان جا،ص 92.

(25)همان جا،ص 97.

(26)همان جا،همان صفحه.

(27)همان جا،ص 191.

(28)همان جا،صص 52-53.

(29)بوستان سعدی،ص 156.

(30)گلستان سعدی،ص 58.

منابع:

-اوحدی مراغی:دیوان،به کوشش سعید نفیسی،چاپ‏ دوم،مؤسسه انتشارات امیر کبیر،تهران،1375.

-بیلقانی،مجیر الدین:دیوان،تصحیح و تعلیق‏ دکتر محمد آبادی،چاپ؟،انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ‏ ایران،تبریز،اردیبهشت 1358.

-پورپیرار،ناصر:مگر این پنج روزه(سعدی آخر الزمان)، چاپ دوم،نشر کارنگ،تهران،1377.

-حافظ شیرازی،شمس الدین محمد:دیوان(قزوینی-غنی) با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه قزوینی،به کوشش‏ عبد الکریم جربزه‏دار،چاپ دوم،انتشارات اساطیر،تهران، بهار 1368 هـ.ش.

-خاقانی شروانی،افضل الدین بدیل بن علی:دیوان،به‏ کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی،چاپ چهارم،انتشارات‏ زوار،تهران،1373.

-سعدی،مشرف الدین مصلح بن عبد الله،بوستان سعدی، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی،چاپ سوم، انتشارات خوارزمی،تهران،مرداد 1368 هـ.ش.

-سعدی،مشرف الدین مصلح بن عبد الله:گلستان سعدی، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی،چاپ پنجم، انتشارات خوارزمی،تهران،فروردین 1377 هـ.ش.

-مولوی،جلال الدین محمد:کلیات شمس تبریزی،چاپ‏ دوازدهم،مؤسسه انتشارات امیر کبیر،تهران،آذر ماه‏ 1367.